

نقود زبان و ادبیات فارسی در ترکیه

دوره آل عثمان

حامدی اصفهانی و اسیری نیز از سخنورانانی هستند که به مملکت عثمانی مسافرت نموده و بزبان شیرین فارسی سخنرانی و مدیحه سرایی کرده اند حامدی در قرن نهم هجری از ایران به مملکت عثمانی رفته و قریب بیست سال در ترکیه به سیر و سیاحت مشغول و در زمان سلطان محمد فاتح ۸۵۵-۸۸۶ خود را به دربار آن پادشاه رسانیده در جرگه شعرای درجه اول دربار محسوب و معین شده اشعار آبدار و قصاید بیشمار در مدح آن پادشاه و وزرا و شاهزادگان بزبان شیرین فارسی سروده است کلیات دیوان خطی و منحصر بفرد آن شاعر اصفهانی و سخن پرداز ایرانی که تا کنون در پرده خفا مستور بود در جشن پانصدمین سال فتح استانبول^۱ ضمن کتابها و رساله های بسیاری که در آن زمان از طرف شعرا و دانشمندان عثمانی و ایرانی درباره آن فتح عظیم سخن سرایی کرده اند در ترکیه گراور و منتشر شده نسخه ای از آن کتاب از هدایای اخوی حاج محمد نخجوانی مرحوم بدست اینجانب رسیده و اینک شرح حال آن شاعر گمنام و پیدایش نسخه دیوان او بنظر قارئین محترم میرسد .

۱- استانبول در سال ۸۵۷ هجری قمری بدست سلطان محمد فاتح بن سلطان مراد فتح گردیده و تاریخ فتح را بعضی از شعرا و نویسندگان معاصر (بلده طیبیه) گفته اند که سال ۸۵۷ را حکایت می کند .

شرح پیدایش نسخه دیوان حامدی اصفهانی

نسخه منحصر بفرد کلیات دیوان حامدی که بنام سلطان محمد فاتح بن سلطان مراد موشح و تقدیم شده در ترکیه در کتابخانه سرای بوده پس از چندی بدست شیخ الحرم الشریف محمد سعید افندی رسیده وی نیز توسط جمعیت اتحاد ترقی ترکیه بکتابخانه انجمن تاریخ عثمانی اتحاف کرده بود و امروز نسخه نامبرده در آنکارا در کتابخانه انجمن تاریخ محفوظ و مضبوط است نسخه نامبرده بسیار خوش خط و زیبا نوشته شده و بامر کب قرمز سر لوحه‌های آن مسطور و مزین است تاریخ تحریر نسخه چنین نوشته شده (بعون الله وحسن توفیقه فی اواسط شهر رمضان المبارک عمه برکاته و خیراته لسنه ۱۸۸۴) کلیه دیوان عبارت از قصاید و مثنویات و غزلیات و رباعیات و مقطعات است که اغلب آنها در مدح سلطان محمد فاتح و شاهزادگان و امرا و وزراء آن دولت است که بزبان شیرین فارسی گفته شده در قصاید نظیره به ظهیر و سلمان گفته و در آخر دیوان مقداری اشعار ترکی نیز گفته است کلیه دیوان در حدود هشت هزار بیت است اول دیوان را چنین شروع کرده اظهار تضرع و زاری بدرگاه خداوند متعال نموده و چنین گفته است :

التجا کردم بشاهی کو سمیع است وعلیم

تا نگه دارد مرا از شر شیطان الرحیم

چون گشادم دفتر اعمال خود را همچو گل

مطالع آن بود بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از چند بیت چنین گفته :

روی زرد آورده ام بر در گهت موی سفید

رحم کن بر حال زار من بقران کریم

هر چه صادر گشت از من بی‌رضای حضرتت

زان پشیمانم کنون استغفرالله العظیم

بعد از چند بیت که در نعت حضرت رسول اکرم (ص) سروده سلطان محمد

فاتح را مدح کرده و چنین گفته است :

شکندر هیبت و جمشید سیرت	شه دریا دل فرخنده طلعت
که بادا عمر و اقبالش مؤبد	شه عالی نسب سلطان محمد
مبارک باد فتح جمله عالم	ترا شد خسروا شاهی مسلم
زهجرت هشتصد و هشتادیک‌دان	چنین تاریخ کو گنجیست پنهان

وقتی سلطان به حامدی تکلیف می‌نوشی کرده بود ولی حامدی قسم یاد کرده

که در پیری می‌نمیخورد :

بگفتم نه بحق سوره نون	شهنشه گفت می‌می‌نوشی اکنون
بگفتم من که دیده‌است این کجاکمی	افندی گفت گه‌گه می‌خورد می
نیارستم سخن گفتن مخالف	بسلطان و افندی زان لطایف
که در شیخی نکردم هر گز این کار	و لیکن میخورم سوگند بسیار
که جان را داده با جسم آشنائی	شهنشاهها بحق آن خدائی
که هست و بود خواهد بود ذاتش	بحق پساکی ذات و صفاتش
نه کاری برخلاف شرع کردم	که در ایام شیخی می‌نخوردم
نه هر گز کس خیانت دیده از من	نه هر گز هیچکس رنجیده از من

بامر شاه عالم نظیره به قصیده سلمان ساوجی گفته است که چند بیت از آن

نوشته میشود :

ای هلال عید از مهر رخت تابان شده

طاق ابرویت دلم را قبله‌گاه جان شده

در خیال ابرویت پیوسته می‌سوزد دلم
 همچو قندیلی که در محراب‌ها سوزان شده
 چون کنم ذکر لب و دندان تو تسبیح من
 دانه‌دانه اشک همچون لوعلوع مرجان شده
 در سر زلف چو زنجیر تو قندیل دلم
 چون ستاره هر شبی تا صبحدم تابان شده
 تاخم چو کان زلف عنبر نیت دیدمه
 در هوای سنبلیت چون گوی سرگردان شده
 من نه تنها تشنه حیرانت ای خورشید رو
 هر که دیده ماه رویت همچو من حیران شده
 بر منار سر و بلبل چون مؤذن شام عید
 در خیال ابروی تو ماه نوجویان شده
 ماه نو را بین که گوئی نعل اسب شاه‌ماست
 کز عزیزی گوشوار کو کب کیوان شده
 خسرو آفاق شاه ملک دین سلطان روم
 آنکه عدل اوفزون از عدل نوشیروان شده
 بعضی ماده تاریخها در فتوحات سلطان گفته که برای نمونه چند بیت نوشته
 میشود تاریخ فتح علائیه را چنین گفته :

چون علائیه ^۱ فتح شد شه را	شد سپه خرم و رعیت شاد
فتح حصی چنین باسانی	در جهان هیچکس ندارد یاد
حامدی هم نوشت تاریخش	(عمر و اقبال شاه باقی باد)

تاریخ فتح مدلی را چنین گفته :

مدلی^۱ فتح شد شه را اگر چه حصار او ز برج چرخ اعلاست
غنی شد لشکر اسلام و تاریخ (بجهد و همت محمود پاشا)ست

۸۶۷

تاریخ فتح شاه سپهشکن و هزیمت اوزون حسن آق قویونلو :

سؤال کرد دل من سحر ز پیر خرد
که ای کسیکه دلت مطلع ز اسرار است
ازین دو طود معللاً که میزنند بهم
کدام راز خدا نصرت و ظفر یار است
بمن بگوی که تاریخ فتح خواهم گفت
جواب داد که تاریخ فتح (خوا آنکار) است

۸۷۸

حامدی دو کتاب دیگر نیز بامر سلطان تألیف کرده یکی موسوم به مفردات

ابن بیطار است که تاریخ تألیف آنرا چنین گفته است :

الا ای جامع علم الهی زهی دست و دلت بحرین انوار
دلت مجموعه علم است مجمل مفصل عالمی از وی نمودار
نوشته کاتب افلاک نامت بآب سیم بر نه جلد رزکار
عزیزم ساختی در یک اشارت شفا دادی بدین قانون به بیمار
دهان حامدی چون طوطی چرخ بشکر نعمت باد اشکر بار
در استنبول بامر حضرت شاه نوشتم مفردات ابن بیطار

۱- مدلی در آناتولی ترکیه جزیره ایست از جزایر بحر سفید .

۲- خوانکار یا خنکار یا خونکار مخفف خداوندگار است بمعنی سلطان و پادشاه

دل من خواست تاریخ از سردرد (مزید دولت سلطان زجبار)

۸۶۴

دیگری کتاب (دلایل الاعجاز) است که تاریخ تألیف آنرا چنین گفته :

نوشت حامدی شاعر اندر استنبول

بامر شاه کتاب دلایل الاعجاز

چو می نوشت شب و روز از خدا میخواست

مزید دولت سلطان ز بعد پنج نماز

تم تمام کرد بسنخ جمادی الاول

به یمن همت این پادشاه بنده نوار

بختم نسخه زحق شاه را بتاریخش

(بود بعلم و بکسب و کمال عمر دراز)

۸۶۳

شرح حال حامدی اصفهانی که از دیوان خود او استخراج شده

در تذکره‌ها نام و نشانی از حامدی اصفهانی بنظر نرسید حامدی شوشتری حامدی قزوینی حامدی قمی را نوشته‌اند لیکن ازین حامدی اصفهانی مورد بحث ما ذکری نشده همچنین از تاریخ تولد و وفات وی نیز اطلاع صحیحی در دست نیست قدر مسلم اینست که در اوایل قرن نهم هجری در اصفهان متولد شده و تا سال ۸۸۴ هجری قمری که دیوان خود را ختم و به نام سلطان محمد فاتح توشیح و تقدیم نموده در قید حیات بوده است در تولد خود در اصفهان و شروع به تحصیلات ابتدائی در آنجا چنین گفته است :

که او يك نیمه ملك جهان بود

مرا بنشانند يك چندی بمکتب

ظهور من بشهر اصفهان بود

پدر میخواست تا باشم مؤرّب

میان ماهرویان سمن بوی شدم تا که سخن ساز و سخنگوی
 در آنجا سعی کردم تا زهر باب گرفتم یاد علم و فضل و آداب
 مدت تحصیلات خود و اینکه چه رقم از علوم استفاده کرده اشاره نکرده لیکن
 ذوق شاعری و ادب دوستی وی بیشتر بود ممدوحی لایق اشعار خود در اصفهان نیافته
 ازین رو بخيال مسافرت افتاده و چنین گفته است :

چو طبع من سخن را مشتری شد نصیب بنده فن شاعری شد
 ولی در جمله ملک صفاهان نبود آنروز ممدوحی سخنندان
 دلم میگفت هر ساعت سفر کن وزین شهر پر آفت سربدر کن
 که ملک حق تعالی هست واسع دراو هر گوشه ای مصری است جامع
 در این عالم برو یاری طلب کن گهرداری خریداری طلب کن
 در آن ایام ظاهراً انقلابی یا جنگی در اصفهان بوقوع پیوسته که اهالی آن سامان
 متفرق شده و حامدی نیز مهاجرت کرده در این خصوص چنین گفته :

مرا میل سفر می بود پنهان ولی بدپای بندم مهر اخوان
 در این اندیشه می بودم که آخر فلک خاصیت خود کرد ظاهر
 پریشان کرد جمع دوستانرا بهم برزد دیار اصفهانرا
 مرا زانجا برون انداخت ناکام چو خویشم کرد سرگردان در ایام

بالاخره اقدام به مهاجرت از اصفهان نموده و مشغول سیر و سیاحت در اقطار
 عالم شده و قریب سی سال در سیاحت بوده به کجاها رفته روشن نیست ولی در آخر
 به مملکت عثمانی شتافته و بیست سال تمام در آن مملکت مشغول سیاحت شده تمام
 شهرهای آن مملکت را سیاحت نموده در این خصوص چنین گفته :

سفر کردم چو در از قعر دریا نهادم رخ چو خور در کوه و صحرا
 چو پیک چرخ میرفتم شتابان گهی در بحر گاهی در بیابان

بدیدم اکثری از ربع مسکون	بگشتم مدتی در کوه و هامون
گهی در بحر بودم چون نهنگان	گهی در کوه بودم چون پلنگان
بدم در خدمت صاحب کمالی	بهر شهری که بودم قرب سالی
گهی در بزم بودم گاه در رزم	بهر ملکی که کردم عزم خود جزم
بروم افتادم از تقدیر یزدان	بامر حق پس از سی سال سیران

در این سیاحت و مسافرت به ترکیه رسیده شهرها و عمارات ترکیه را تعریف

و توصیف نموده و چنین گفته است .

که بودش هر دمی چون مصر جامع	چه دیدم کشوری معمور و واسع
شدم در طور آن معموره حیران	بهر شهری که رفتم بهر سیران
ز عدل شاه خلق شهر مسرور	تمام شهرها چون خلد معمور
چو جنت هریکی جای غریبان	عمارتهاش ماوای غریبان
که بادش یار جان شاه ولایت	بگفتم کیست شاه این ولایت
که نامش در شهنشاهی است خونگار	بگفتند آن شهنشاه جهاندار
کزو شد تازه آیین شهانه	خداوند سلاطین زمانه
نکو خواه زمان خاقان باذل	شهنشاه جهان سلطان عادل
به بخشیده است او بخشد به یکدم	هر آنچه در جمیع عمر حاتم
نباشد مثل او شاهی سخندان	در این عالم کنون پیدا و پنهان

در رسیدن بدرگاه شاه جهاندار حضرت خوانکار و مقرب شدن در آن درگاه

چنین گفته است :

دعای شاه عالیجاه کردم	روانی عزم آن درگاه کردم
بدیدم آفتاب روی آنشاه	مع القصة بعون لطف الله
هماندم آن نظر در من اثر کرد	چو شاه از لطف خود در من نظر کرد

نظر فرمود و تحسین کرد و بنواخت
 عزیزم کرد و در بر کرد خلعت
 قریب بیست سالم محترم ساخت
 خداوند زر و دینار گشتم
 به من پیوسته آنشاه ملک فر
 مدامم اسپهای باد رفتار
 ز جودش روزگاری عیش کردم
 دل من هر چه از سلطان طلب کرد
 مرا از جمع نزدیکان خود ساخت
 برای من مقرر کرد نعمت
 مرا سر تا به پا غرق نعم ساخت
 به نزد خلق با مقدار گشتم
 همی بخشید بدره بدره ای زر
 همی بخشید و خلعتهای زرکار
 بشادی رخ او باده خوردم
 به من بخشید و چین در رخ نیاورد

روزی سلطان دو غلام به حامدی فرستاده بود که مورد پسند حامدی نشده و از
 سلطان جفت گاوی و زمینی خواسته تا مشغول زراعت باشد و بقیه عمر خود را با
 زراعت و گوشه نشینی بآ خر رساند سلطان ازین قضیه دلخوش نگشته و حامدی را از
 نظر انداخته بود تا اینکه مجاورت و تولیت مزار سلطان شهید غازی خونکار بوی محمول
 شده حامدی نیز به این قضیه خوشدل نبود شخصی بوی گفت که هر چه سلطان
 امر میکند جز اطاعت امر سلطان کاری شایسته نیست و حامدی نیز این پندرا پذیرفت
 و بدانجا رفت .

در پایان مطلب نکته لطیفی گفته است که در زیر نقل میشود :

شدم دور از در سلطان بناچار
 چو آنجا رفتم و کردم زیارت
 در آنجا بود حمام خدائی
 که از بهر فقیران کرده ایام
 بدانستم چو دیدم آنچنان رمز
 که عمر ای حامدی آمد بغایت
 برفتم بر مزار غازی خونکار
 خوشم افتاد وضع آن عمارت
 که می گرداند آبش آسیائی
 مر اورا گرم همچون آب حمام
 که بامن میکند شاه جهان رمز
 بر آور غسل در آب انابت

حامدی در آن آب استحمام و غسل کرده و تأسف از بی‌مهری سلطان نموده این اشعار را از زبان سلطان بر خود خطاب کرده چنین میگوید:

چو عمری داده‌ام زرّ و قماشت	دهم بی‌دود و زحمت نان و آشت
چو حمامت دهم بی‌دود و گلخن	چراغت پر کنم بی‌جور روغن
بگفتم حامدی انصاف تو کو	براه بندگی آن لاف تو کو
چو تو گشتی زجود شاه فریه	چه حاجت جفت گاو و زحمت‌ده
بتوبه میل کردم بادل ریش	پشیمان گشتم از گستاخی خویش
در آن آب انابت غسل کردم	که استغفار بُد درمان دردم
در آن حال ازدل و جانم رسیده	شفاعت نامه گفتم این قصیده

قصیده شفاعت نامه‌ای بمطلع زیر گفته که بسیار مفصل است و در آن از کرده‌های خود اظهار پشیمانی نموده و معذرت خواسته است:

ای زسهم خنجرت بر چرخ لرزان آفتاب

خنگ اقبال تو را بوسیده ماه نو رکاب

در شکایت زر و نقره از سنگ محک این اشعار را گفته که بعنوان نمونه اشعار او نقل میشود:

زر و نقره بر صاحب عیاری	شکایت از محک کردند باری
که درویشی سیه‌پوش است و غماز	که دائم میکند افشای هر راز
نمیدانند ره و رسم مدارا	کند عیب عزیزان آشکارا
روان صاحب عیار آنمرد دانا	به نزد خویش خواند آندم محک را
بدو گفتنا که ای درویش باهوش	نه تو گوشه نشینی و سیه‌پوش
چرا عیب عزیزان می‌نمایی	برنگ حق چرا بر می‌نیایی
صفات حق نه ستار العیوبست	اگر ستار باشی سخت خوبست
چرا چون نا کسان غمازی آخر	اگر گوشه نشینی باش ساتر

نمودم بنده هم غافل ازین پند	محك گفتا جوازش كای خردمند
ز نيك و بد بكس كاری ندارم	سیه پوشم وزین عاری ندارم
محك از بهر اینم نام باشد	مدامم حق نمائی كام باشد
تمام احوال خود را دید روشن	هر آنكو خویش را مالید بر من
دورنگ آید سزاوار خلاص است	اگر يك رنگ باشد خاص و خاص است
که بر من خویشتم رامی بسایند	عزیزان خویش را می آزمایند
بغیر از راستی و نيك خواهی	ندارم من در این حالت گناهی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

(اسیری)

اسیری نیز از سخنوران نیست که از ایران در زمان شاه طهماسب اول به مملکت عثمانی رفته خود را بدر بار سلطان سلیمان قانونی ۹۲۶-۹۷۴ دهمین سلطان عثمانی رسانیده در ردیف شعرا و مدیحه سرایان آن سلطان بوده است منظومه‌ای بطرز شاهنامه در حدود دوازده هزار بیت در تاریخ زندگانی حضرت رسول اکرم صلعم و شرح غزوات آنحضرت با کفار گفته و نام آنرا (صفات النبى) نهاده است که بحساب ابجد تاریخ اتمام کتاب نیز میباشد کتاب خود را بنام آن سلطان توشیح و بحضور وی تقدیم نموده است نسخه آن بسیار کم و نادرالوجود است يك نسخه خطی از آن کتاب در تصرف نگارنده است که بخط میرعلی جامی خطاط مشهور در استانبول نوشته شده ورقم آن چنین مسطور است (تمت الكتاب بعون الملك الوهاب علی يد العبد الفقير میرعلی الجامی غفر الله له فی تاریخ سنه اثنی و سبعین و تسعمائه به بلدہ قسطنطنیہ). در تذکره‌ها چند نفر شاعر متخلص به اسیری نوشته‌اند لیکن هیچکدام با این اسیری که مورد بحث ما در این مقاله است تطبیق نمی‌کند فقط زمان اسیری تریبتی با این اسیری مطابقت دارد که او نیز در زمان شاه طهماسب اول میزیسته. از تاریخ تولد و وفات وی اطلاع صحیحی بدست نیامد و اینکه در چه تاریخی به استانبول رسیده و چه مدت در آنجا اقامت داشته و روشن نیست قدر مسلم اینست که در زمان سلطان سلیمان قانونی تا زمان سلطان سلیم خان در استانبول بوده و منگومو خود را به سلطان سلیمان تقدیم نموده است از استانبول خیال مسافرت به حج داشته و از سلطان تقاضای انعام و خراج راه نموده که به زیارت بیت الله الحرام برود معلوم نیست به مقصود خود نایل شده یا نه. اسیری منظومه خود را چنین آغاز میکند:

بنام خدائی که بخشنده اوست
 خدای زمین و خدای زمان
 پی دین برحق شه کاینات
 بر ازنده کام هر بنده اوست
 خداوند روزی ده غیب دان
 ازو گشته مبعوث بامعجزات
 بعد از چند صفحه در توحید باری تعالی در مدح حضرت رسول اکرم صلعم

چنین گوید :

محمد فصیح ملایک ادب
 بوصفش گروه ملک باصفیر
 کنم جان فدا بر سر کوی تو
 ز تو انبیا داده یک یک خبر
 ترا نقش ختم رسل در نگین
 ملایک بعلم تو تسبیح خوان
 چو بر سطح گردون نهادی قدم
 شناسای ابواب راز آمدی
 سپهر کرم آفتاب عرب
 رسولاً بشیراً سراجاً منیر
 که آنجا بود پرتو روی تو
 که تو ختم باشی و خیر البشر
 به مهر نبوت دلالت متین
 ترا ما عرفناک ورد زبان
 شفاعت نمودی گروه امم
 بیک لحظه رفتی و باز آمدی
 در تأسف بر عمر خود که بغفلت گذرانیده
 و سبب نظم کتاب وققر و پیری خود

را چنین گفته :

دریغا که عمرم بغفلت گذشت
 نکردم بوقتی که بایست کار
 مرا رفت از دست هر چیز بود
 جوانی زمن رفت چون نو بهار
 بکن میوه ام را بدهر آشکار
 وزان میوه کن خلق را ارجمند
 نگویم حدیثی که حیران شوم
 چه حاصل که ایام فرصت گذشت
 کنون رفت از دستم آن کار و بار...
 ز عمر و برادر ز اموال و سود
 چو ابرم کنون دیده شد اشکبار...
 که از بهر او شد سخن شاخسار
 که نام اسیری به نیکوی برند
 چو فردوسی از وی پشیمان شوم

بعد از چند صفحه در مدح سلطان سلیمان قانونی پادشاه اسلام سخن رانی کرده
و سلطانرا بر سایر سلاطین ترجیح داده و افتخار بر شاعران پیشین کرده چنین گوید:

بیا خامه بنمای طرز ادب	که پیش آمدت داستان عجب
ازین راست کاری براه آورش	بمدح سلیمان پناه آورش
خداوند تخت و خداوند گاه	پدر بر پدر خسرو و پادشاه
که سلطان سلیمان ثانی بود	که بر ملک اسلام بانی بود
در ایام عدلش بملک جهان	نکرده کسی یاد نوشیروان
نشد هیچکس از قیاصر چنین	که او منتشر سازد آیین دین

بعد از مدح سلطان در مدح وزیر اعظم علی پاشا سخن سرایی کرده چنین گوید:

ز بعد دعای شه کامیاب	بود فرض بر زمره شیخ و شاب
دعای وزیری که با خلق وجود	نیامد چو وی گوهری در وجود
علی نام و عالی وزیر بزرگ	بدو نامزد کارهای سترگ
بروز دعا صقدر هر صف است	سلیمان اگر او شد این آصف است

بعداً اشاره به تاریخ زندگی حضرت رسول اکرم نموده شمه‌ای از تاریخ آباء
و اجداد آنحضرت را بیان نموده بعد شروع میکنند به غزوات آنحضرت با کفتار و
بطرز شاهنامه سخن سرایی کرده که بسیار مفصل است چند بیت نوشته میشود:

بود نقل از عروء بن زبیر	که قولش صحیح است ذکرش بخیر
ازو خلق کردند یک ره سؤال	که ای پیر آگاه از ماه و سال
ز جور و اذاهای اعدای دین	که کردند با سید المرسلین
کدامین بسی شنعت و قبح داشت	که از وی زیاده نشاید نگاشت
بگفتا که روزی قریش دنی	بمعنی گدا و بدنیا غنی
چو در حجره کعبه گشتند جمع	فروزان بدل آتش کین چو شمع

سخن از نبی در میان میگذشت بسی نکته بر هر زبان میگذشت
 بعداً در ختم کتاب اشاره به دیوان و خمسه خود کرده اشعار خود را هم ردیف
 اشعار جامی دانسته و مسافرت حج را اظهار و از سلطان تقاضای انعام و خرج مسافرت
 میکند و کتاب خود را پایان میدهد :

که مملک سخن راست مالک رقاب	سپهر سخن جامی آن آفتاب
بسلاطن تخت سخا با یزید	کتابی فرستاد با صد امید
هزار اشرفی کرده انعام او	بمملک خراسان پی کام او
به روشندلی آفتاب عجم	منم در زمان تو ای محترم
که از خاک این در شدم کامیاب	بخود زان لقب می نهم آفتاب
که مشهور دهر است دیوان من	بود آیت شعر در شأن من
مرا پنجه در پنجه جامی است	نه در خمسه ام نکته خامی است
که پر سازم از نظم این مرز و بوم	کنون آمدم سوی سلطان روم
بود نظم من شهره در هر دیار	زین سلاطین ذوالاقتدار
بسلاطان سلیمان و سلطان سلیم	که در سخن بر کشیدم عظیم
محبی ^۱ تخلص فتادش قبول	زبس شد محب خدا و رسول
که هر گز نیالودی از خمر جام	تو آن شاهی ای مملک دین را نظام
به بزم رفیع پیمبر خوری	یقین باده از حوض کوثر خوری
که ظاهر زرافشانیت چون خوراست	ترا پایه باری از آن بر تراست
در آن باب بین لطف و احسان خویش	ولی چون ره کعبه دارم به پیش
به پیش رسول خدا میروم	نگه کن که آخر کجا میروم
بشویم گناهان بآب ثواب	که از فیض روح رسالتآب
کف دست بهر دعا آشکار	اسیری بر آور به پروردگار

۱ - محبی تخلص سلطان سلیمان نوقانی است.

که این پادشه را کنی سرفراز
سوی خویش کن روی طاعات او
مرادش زدنیسا و عقیبی بده
چنان کن نشیند بروز حساب
بود ختم بر خیر انجام او
نمایی زغیر خودش بی نیاز
نما در دو گیتی مراعات او
بهرچیز دارد تمنا بده
فراز سلاطین مالک رقاب
که این نامه شد ختم بر نام او

بکن سال تاریخ او را طلب

حساب از (صفات النبی العرب)

۹۶۷



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی